

"نکته ها هست بسی محرم اسرار کجا است"، در نقد نامه دوم عبدالکریم سروش خطاب به "آیت الله" جعفر سبحانی،

حسین میرمبینی

"والراسخون فی العلم یقولون انما به، کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوالالباب»".
(آنها که در عمق علم فرو رفته اند، می گویند به آن ایمان داریم، همه آن از جانب پروردگاران است، و یادآور نمی شود آنرا مگر صاحبان خرد) ۷- آل عمران

نویسنده این مقاله نه از گروه "روشنفکران دینی" (مثل آقای عبدالعلی بازرگان) و خیل تمجیدگران آقای سروش است که ایشان را "استاد عالیقدر" خطاب کند و "شجاعت علمی" شان را در ارتباط با اظهار نظرات اخیر شان درباره "کلام محمد" و مصاحبه ای که با خبرنگار رادیو جهانی هلند داشته، ستایش کند و نه از قافله مقلدین "آیت الله" ها (مثل آقای مجید مجیدی) و سنت گراها (مثل آقای بهاء الدین خرمشاهی) و آنهایی است که اینروزها ایشان را به همان خاطر، تکفیر کرده اند. و نه حتا از آن دسته از اندیشمندانی که از سر انصاف به نقد او پراخته اند (مثل آقای مصطفی حسینی طباطبایی) و "امیدوارند که سخنان شان در آینه اندیشه دکتر سروش ناخوشایند نیاید و خاطر آن دانشمند وسیع نظر را مکدر نسازد". من اما، بعنوان یک اندیشه ورز مستقل و مسلمان، فکر می کنم که آقای سروش در بیان و توضیح شان از موضوع وحی گرفتار شبهاتی اساسی گشته اند. بر این اساس اگر چه موضع آقای سروش را در این زمینه رد می کنم اما فکر می کنم که هیچ مسلمانی (از عام تا خاص) بر او حکم و حق بیشتری از اینکه ایشان را نقد کند و باصطلاح دینی "امر به معروف و نهی از منکر" کند، ندارد. در همین سوره نحل (زنبور عسل) مورد بحث ایشان آیه زیبایی است که می فرماید: "ولو یواخذ الله الناس بظلمهم ماترک علیها من دابة"، یعنی اگر خدا مردم را بخاطر ظلم شان فرو می گرفت، جنبنده ای بر روی زمین باقی نمی ماند. یا بقول آن شاعر خودمان "گر حکم شود که مست گیرند / در شهر هرآن که هست گیرند".

در عین حال (بر خلاف آقای سروش) معتقد نیستم هرکسی که بنام اسلام پنجره ای باز می کند، می باید حرمتش را نگه داشت و وجودش را در حیات و بقای تمدن اسلامی موثر تلقی کرد. چراکه اغلب این پنجره ها بجای آنکه در جهت اعتلای اسلام باز شوند دکانی اند برای باز شدن تدلیس و خودفروشی و از همه بدتر قدرت طلبی. به همین خاطر سخن آقای سروش را رد می کنم که می گویند: "باید به همه سنن و طریقه ها و مشرب های گوناگون فرهنگی- اسلامی حرمت بگذاریم". این سخن با هیچ یک از تلقیاتی دینی ما نیز سازگاری ندارد. پس معنای "یکفروا بالطاغوت" چیست؟ یا موضوع "تولا و تبراء"؟ حداقل تا زمانی که موفق نشده ایم دین را از دولت و قدرت جدا نگه داریم بهتر است که انسانها در حرمت گزاردن به هر کسی که پنجره ای را بنام اسلام باز می کند عجله نکنند بلکه بی مدافعه و تملق با آوردن استدلال قوی و منطقی به نقد او بپردازند. آن روز مرگ اسلام (که آقای سروش فرارسیدنش را در فردهای نامعلوم پیش بینی کرده) هم اینک بر اثر حرمت گزاردن افرادی همچون آقای سروش به اندیشه های کسانی همچون خمینی و شریعتی و "آیت الله های همچون همین "آیت الله" سبحانی فرا رسیده و دیگر مصداقی برای زمان های بعدی ندارد. بهتر نبود آن پنجره ای را که آقای خمینی به حمایت صدها آیت الله و آخوند و ملا و افراد سرشناسی چون آقایان منتظری و طالقانی و بازرگان و سبحانی و چمران و یزدی و سروش و پیمان و بنی صدر ... گشوده کرد بسته می ماند و هرگز باز نمی شد. جالب است که آقای منتظری بعد از همه این سالها و پس از تجربه شخصی از ظلم "جمهوری اسلامی" و "ولایت فقیه" اینک می گوید: "من پیش خود فکر می کردم اگر ما از اسلام دم نمی زدیم بهتر بود." ۱. همین سخن دلیل آن است که ایشان از مسئله همراهی کردن با آقای خمینی پشیمانند. اما در عین حال آن دانش و بینش را نداشته اند تا با نقد خمینی در همان ابتدای کار، مردم را و خودشان را از افتادن به ورطه زیانکاری و بیدادگری و فساد محفوظ نگه دارند.

تمامی انتقاد ما بر آقای سروش نیز از آنجا ناشی می شود که ایشان با وجودی که قرآن می خوانند و تفسیر مولوی می کنند و ماشاء الله هزار ماشاء الله از قبض و بسط همه کائنات نیز با اطلاعند با این حال دنبال خمینی و دار و دسته او راه افتادند و آن شر عظیم را سبب ساز شدند. امروز اگر مسلمانان و ایرانیان همه به مخصه ندانمکاری گرفتار آمده اند همه از آن روست که کسانی چون ایشان خمینی و شریعتی را "دو محبوب" خود گرفتند و از هر وسیله برای توجیه آن دلدادگی ها بهره جستند و مردم را با نام مقدس اسلام و قرآن فریفتند. اگر مردم در قرآن نخوانده بودند (۳۶ اسرا): "از چیزی که شما را بدان علم نیست دنباله روی نکنید که همان گوش و چشم و قلب و همه جوارح تان از آن (دنباله روی) مسؤلند"، ایشان که خوانده بودند! این گونه است که ما باید به علم ایشان و صلاحیت اظهار نظر ایشان نسبت به قرآن شک کنیم و آن را زیر سنوال ببریم. بقول حافظ "نه هرکو ورقی خواند معانی دانست".
من گرچه با ایشان همعقیده نیستم و بخاطر اینکه ایشان هیچگاه به اشتباهات گذشته خود اعتراف نکرده اند (و به همین منوال از مردم پوزش نخواستند) احترام و ستایشی برای شان ندارم، اما از آنجا که معتقدم هدایت از جانب

خدا است، باور دارم مرا از این جهت بر ایشان حکمی نیست. بنابراین قصدم از نگارش این مقاله فقط نقد گفته های آقای سروش است و بس. ۲

برویم سر اصل مطلب

دکتر سروش بعد از شنیدن همه نقدها و مطالبی که در نامه اول "آیت اله" سبحانی آمده و آقایان عبدالعلی بازرگان و حسینی طباطبایی و ایازی و ... بر او نوشته اند در پاسخ به نامه دوم "آیت الله سبحانی نوشته اند:

"نباید تصور کرد که داستان وحی مثل داستان طوطی و آینه (در شعر حافظ) است، بلکه مثل داستان زنبور عسل است که شرحش را مولوی داده است." بلی نحل آیتی است برای اهل نظر و اگر حضرت آیت الله به جای طوطی به نحل و نخل نظر می کردند تصویر گویاتر و نیکوتری از نسبت وحی با محمد (ص) را در می یافتند. طوطی مقلد کجا و زنبور مولد کجا؟ سخن حافظ کجا که: در پس آینه طوطی صفتم داشته اند / آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم و سخن مولانا کجا که: گیرم این وحی نبی گنجور نیست / هم کم از وحی دل زنبور نیست ... الخ". ۳

بزبان جواهرنشان آقای سروش: "همه قرآن محصول کشف و تجربه انسانی مبعوث و موید و فوق العاده است، که کلامش مقبول خداوند و کشفش محصول لحظاتی ناب و نادر از تجربه ای متعالی و روحانی است". ایشان اگر چه از پیش خود مدعی است که: "آشنایی صاحب این قلم با قرآن، بحمدالله، اگر بیشتر از آشنایی با مثنوی نباشد، کمتر از آن نیست. و عموم آیاتی را که حضرت آیت الله (و پاره ای دیگر از ناقدان محترم، چون آقایان عبدالعلی بازرگان و حسینی طباطبایی و ایازی و ...) به آنها استشهاد کرده اند، در مخزن حافظه و عاقله دارد، و کمترین دشواری در حل و فهم آنها ندارد"، اما با این وجود دلیل نمی شود که ما از آقای سروش سوال نکنیم که با وجود آشنایی تان با قرآن، از چه روست که مطالب شما با آیات صریح قرآن مبنی بر عدم دخالت پیامبر در گرفتن و بیان کردن وحی، اختلاف فاحش دارد؟ اصلاً اگر اینگونه باشد که آقای سروش می گوید دیگر چرا باید حضرت محمد را به پیامبری (پیغام آور از جانب خدا) بشناسیم؟ و آیا این حرف با اصل دوم شهادت که می گوید "اشهد ان محمد رسول الله" تناقض ندارد؟ ایشان فراموش کرده اند که این سخن با زیر بنای اعتقادات اسلامی در تضاد است.

بحمدالله هیچ مسلمان و غیر مسلمانی نیست که نداند اصول اساسی دینت اسلامی (حداقل) بر سه چیز استوار است.

۱- توحید، یعنی خدا یکتا است (نه بمفهوم یگانگی در اندیشه وحدت وجود) بلکه خدا یکتایی است که هیچ چیز با او همتراز و همکف نیست. حتا تمامی کائنات. (قل هو الله احد....)

۲- نبوت، یعنی خبردار شدن از عالم بالا و اینکه خدا برای اینکه مردمان را از خود و یکتایی اش با خبر سازد، پیامبرانی را مبعوث ساخته تا آنها مردم را نه به خود بلکه به خدا دعوت کنند (نه اینکه مردم به پیامبران متوجه شوند و فرضاً باور داشته باشند که ۱۲۴ هزار پیغمبر آمده که آخرین هم حضرت محمد است و او اینگونه می پوشیده و آنگونه می خورده و ... بلکه خبردار بشوند از اینکه خدا هست و خدا یکی است و خدا بزرگتر است و ستایش مخصوص او است و ... قص علیهذا)

۳- معاد یعنی اینکه بازگشت همه به سوی او است، که معنی این سخن هم این است که مردمان بدانند با مرگ شان همه چیز پایان نمی پذیرد و نهایت باز باید به سوی خدا بروند و حساب و کتاب پس بدهند. این سه اصل در واقع در تمامی ادیان توحیدی ابراهیمی و از جمله در دین زرتشتی به یک وجه مشابه آمده و تمامی پیامبران نیز سعی شان بر آن بوده تا مردمان را با این سه اصل اساسی متوجه ذات باری تعالی کنند. بر این اساس شارع گرانقدر اسلام نیز همین کار را کرده اند و تا آنجا که قرآن گواهی می دهد ایشان دخالتی در امور الهی و وحیانی ندارند جز آنکه از جانب خدا مأموریت دارند (مثل یک پستچی) و رسالت دارند تا این پیام را (برای آخرین بار) بگوش فرزندان آدم و حوا برسازند. اتفاقاً همین سوره نحل که آقای سروش مطالعه آن را به اهل نظر و "حضرت آیت الله" توصیه می کنند، به روشنی تمام گواهی می دهد که آقای سروش درکش را از این سوره (بعثت خواندن اشعار مولانا و باور داشتن به تز وحدت وجود و انسان خدایی) از غیر قرآن گرفته و بیشتر گرفتار شبهات اساسی شده اند. چه آیات این سوره بوضوح تمام بیان می دارد که مثال نبی و مثال نزول قرآن مانند مثال باران و زمین مرده است. چراکه تا زمانی که زمین مرده است و دامن از باران رحمت الهی تر نکرده با آن هیچ ارج و قربی نیست. هرچه هست از خدا و آن بارانی است که او از عالم بالا بر زمین مرده فرو می آورد " و خدا است که از آسمان، آبی فروفرستد، و زمین را، پس از آنکه مرده بود، زنده گردانید! در این، نشانه روشنی است برای گروهی که گوش شنوا دارند! (۶۵ نحل)

شاید توجه به این مطلب که خدا در آیه ۶۴ سوره نحل تکلیف پیامبرش را روش کرده، به درک بهتر اصل مطلب کمک کند. "ما انزلنا علیک الکتب الا لتبیین لهم الذی اختلفوا فیه و هدی و رحمة لقوم یومنون". (=قرآن را بر تو نفرستادیم بجز آنکه (تو) برای آنها که در آن اختلاف دارند روشن سازی و آن هدایت و رحمت است برای آنها که بدان ایمان دارند.)

یعنی ما این قرآن را برای این منظور بر تو نفرستادیم که تو راجع به خودت صحبت کنی و یا فرضاً بخواهی برای خودت و اهل بیت ات حکومت و ولایت درست بکنی، بلکه برای این فرستادیم که تو آنها را که (در ارتباط با موضوع وحی و نحوه آن) در آن اختلاف دارند راهنما باشی. یعنی آنها را از اختلاف در آوری که فکر نکنند تو خودت آن ها را ساخته ای بلکه این خدا است که آنها را بر تو فرستاده. ارزش تو از آنجا بالا گرفت که خدا بر وجودت (زمینت) وحی کرد. بعد در آیه ۶۵ روشن می سازد که داستان وحی مثل داستان باران با زمین مرده است. و بعد توضیح می دهد این نشانه روشنی است برای گروهی که گوش شنوا دارند. از قرار معلوم برای درک اصل نکته این

آیات گوش شنوا لازم است که گویی آقای سروش آن را ندارند. اما ایشان علی رغم کلام راستین خدا داستان دیگری را مطرح می سازند که نه تنها هدایتگر و راه گشا نیست که اختلاف و تاریکی های بیشتری را نیز سبب می شود . باز در آیه ۶۶ این مسئله را قرآن روشن تر می سازد: که "و ان لکم فی الانعام لعلبة ... (و در وجود چهارپایان، برای شما عبرتی است (که بدانید که خدا است که بر چهارپایان (این فعل خیر را وحی کرده که) : از درون شکم آنها، از میان سرگین و خون، شیر خالص گوارا به شما می نوشانیم! ۴

وقتی می فرماید از میان سرگین و خون، شیر بوجود می آوریم یعنی ما از ظلمات هر چیز خیرات بعمل می آوریم. کماآنکه باز در آیه ۶۷ این موضوع را بیشتر روشن می کند که در مورد درختان نیز همین حکم صادق است که: "و از میوه های درختان انگور و نخل، شراب مستی آور و رزق نیکو بوجود می آوریم؛ در این، نشانهء روشنی است برای قومی که اندیشه می کند!

یعنی اگر آقای سروش از زمره خردورزان (دینی) باشند باید اینگونه فکر کنند که خدا در همه این امور از انزال کتاب بر محمد گرفته تا باران بر زمین مرده و پدید آوردن شیر از میان سرگین و خون در چهارپایان تا پدیدآوری شراب مستی آور و شهد از انگور و خرما همه بواسطه اراده و وحی خدا است. اینها (یعنی این موجودات) هیچ کدام دخالتی در آنچه خدا بر آنها اراده کرده ندارند. بیشتر فراموش کردم که یادآور شوم خداوند در آیه چهلم همین سوره نحل به صراحت تمام اشاره می کند که وقتی چیزی را خدا اراده می کند، فقط به آن می گوید: «موجود باش!» بلافاصله موجود می شود .

به همینگونه در مورد زنبور عسل در آیه ۶۸ و ۶۹ سوره نحل بروشنی تمام بیان می دارد: "پروردگار تو به زنبور عسل «وحی نمود که: از کوه ها و درختان و سقف ها (داربستها)، خانه بساز سپس از همه ثمرات (و شیره گلها) بخور و راههایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده است، براحتی ببیما! «از درون شکم آنها، نوشیدنی با رنگهای مختلف خارج می شود که در آن، برای مردم شفا است، همانا در این امر، نشانه روشنی است برای گروهی که می اندیشند". یعنی به زنبور وحی کردیم که اینگونه باش (یعنی برو از ثمرات بخور و در سقف ها و .. خانه بساز تا از درون شکمت عسلی که شفا در رنگهای مختلف پدید آید،) پس او نیز همانگونه شد که اراده ازلی بر او رفته است . این همان سخن حافظ است که بگونه دیگر می گوید:

فیض روح القدس از باز مدد فرماید/ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

یعنی از فیض الهی است که عیسی و محمد بوجود می آیند. خدا اگر باز بخواهد از من و شما هم می تواند عیسی و محمد پدید آورد. این از اعتبار خدا است که وقتی اراده می کند چیزی صورت واقعیت ببندد وحی می کند پس آن چیز همان می شود که خدا اراده کرده است. یعنی اعتبار موجودیت موجودات از خواست و اراده الهی حاصل می شود. به این عبارت که خداوند است که همه عالم را خلق کرده، آنچه را خواسته عزیز کرده و آنچه را خواسته ذلیل "و تعز من تشاء و تذل من تشاء" (۲۶ آل عمران). بنابراین خدا اگر محمد را عزیز کرده و به رسالت خویش برگزیده برآن بوده که او این پیام را به مردم برساند و آنها را از گمراه شدن و اختلاف کردن در وحی و کتاب برحذر دارد. اگر محمد از پیش خود به این حقایق رسیده بود آنگاه در قرآن نمی آمد (۵۶ قصص) "همانا تو (ای محمد) کسی را که دوست داشته باشی نمی توانی هدایت کنی، ولیکن خدا هرکه را خواهد هدایت می کند". این چه اثری است که حضرت محمد آن را ساخته اما (به گفته خود قرآن) خودش نمی تواند هدایت کند اما کتابش هدایتگر است؟ و این نیست جز اینکه آن کتابی که بر محمد نازل گشت جز این کتابی است که مسلمانان آن را می خوانند. یعنی حرف شما و قول امام فخر رازی، بی اساس است که می گوید "اینکه در قرآن آمده است که خدا حافظ قرآن است (انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون-حجر: ۹) معنای غریب و ماوراء طبیعی ندارد. همین که مسلمانان اهتمام به جمع آوری قرآن کردند، و آن را ثبت در مصحف نمودند، عین حفظ الهی است. و برین قیاس همه امور دیگر ."

در این سخن امام فخر رازی چه معرفت لطیفی نهفته است که باید به روان او درود فرستاد؟ اگر اینگونه باشد که او می گوید آنگاه قول امام باقر چه می شود که می فرماید: "بخدا قسم که خدا نفرمود که قرآن کتابی است میان دو جلد: "بل هو آیات بینات فی صدورالذین اوتواالعم و ما یجد بایاتنا الاالظالمون" = بلکه آنها نشانه های روشنی است در سینه آنهایی که علم آن را خدا به ایشان داده است و با آن مخالفت نمی کنند مگر ظالمان(۴۹ عنکبوت) که منظور از ظالمان همانهایی هستند که به این سخن اعتقاد چندانی ندارند بلکه با تشبیه به ظاهر قرآن با آنها که معتقدند قرآن را در سینه خود محفوظ دارند عناد می ورزند. این روایت با مصداق قرآنی اش در اصول کافی آمده (جلد اول ص ۳۱۰) .

"ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ/ به قرآنی که اندر سینه داری."

قرآن کتابت شده ای که اینک در دسترس ما است به "اهتمام مسلمانان" جمع نشد بلکه به زور و قلداری عثمان بن عفان و تحت فشار قرار دادن علی بن ابی طالب و یارانش و شلاق زدن به ابن مسعود جمع شد. اگر اینگونه باشد که شما می فرمایید و امام فخر رازی می گوید آنگاه چه معنی دارد که در ابتدای سوره بقره قرآن بگوید "ذلک الکتاب لا ریب فیه"؟! چراکه حداقلش این است که شما در آن شک آورده اید! آقای سروش بعد از همه این مولوی خوانی ها اینک کارش به اینجا کشیده که اعتقادات ما را با گفته های امام فخر رازی جفت و جور سازند؟

با توجه به اینکه در آیه ۱۳ سوره عبس اشاره شده که قرآن در صفحات گرانقدر و الامقام پاک «فی صحف مکرمه ، مرفوعه مطهره». قرار دارد، اگر این "صحف مکرمه مرفوعه مطهره" همانی باشد که معاویه و عمرو عاص در جنگ صفین سرنیزه ها کردند، آنگاه چه ضرورتی داشت که علی بن ابی طالب بگوید: "منم کلام الله ناطق، آن قرآن ها را از سر نیزه ها ببندازید"؟ و اگر منظور از کتاب الهی همین قرآنی باشد که امام فخر رازی می گوید، آنگاه چه لزومی داشت که در سوره (۷۹ واقعه) بیاید: "فی کتاب مکنون لا یمسه الا مطهرون"؟ این است آن ایمانی که جنابعالی می فرماید "آن را از عارفان گرفته ام نه از فقیهان"؟

ما با سخن امام فخر رازی کجا می توانیم از قرآن و متون عرفانی و بویژه شعر حافظ نکته معرفت دریابیم؟ قرآن کجا و سخن امام فخر رازی کجا! **می خواهید از قرآن تقدس زدایی کنید که دست آخوند ولایت طلب را از آن کوتاه سازید چرا سرنا را از ته گشادش می دمید؟**

از خطرات پذیرفتن حرف آقای سروش این است که نهایتا محمد جای خدا نشانده می شود (همینگونه که در صوفیه اقطابشان را جای خدا نشانده اند و یا شیعیان صفوی و جبل عاملی و جمکرانی که به معصومیت و خطاناپذیری محمد و خاندانش - ۱۴ معصوم- معتقدند). اینان همین کسانی اند که با تصور داشتن به اینکه خدا را چرتش برده و امامش غایب شده می خواهند تا از محمل مردگان معصوم و مقدس و غایب برای خود آقایی و سروری (بخوانید ولایت فقیه) فراهم آورند (که فراهم آورده اند) و بدینگونه کل پیام سلامت طلب پیامبر عالیقدر اسلام را به اغراض و امیال شخصی و برتری طلبی های گروهی و قومی فاسد و آلوده کنند (که کرده اند). با این سخن باور داشتن به مبدا و معاد یعنی خدا فراموش می شود (که همینک فراموش شده) .

اگر ما معتقد باشیم که خدا ، خدای زنده پابرجا است و او را چرت نمی گیرد و زمان برای او مطرح نیست (آیه ۲۵۵ بقره) بنابراین باید از این خدای زنده پابرجا برای فهم درست آیات قرآنی و اینکه در آنها اختلاف نکنیم و با آن فساد و ظلم نکنیم استمداد بطلبیم. بعبارت دیگر باید ایمان را از خدا گرفت نه فقها و فلاسفه و شاعران صوفی مسلک. ایشان چه می فهمند از اینکه "خدا از میان مردم امی (دانشگاه نرفته و حوزه ندیده) کسی را مبعوث می سازد تا آیاتش را بر مردم بخواند و توضیح دهد و آنها را پاک کند و سپس به آنها کتاب و حکمت بیاموزد که در آن اختلافات نکنند". آقای سروش به خود رها شده است. هر بار برای آنکه بخواد حرف خودش را به اثبات برساند از فلسفه غرب و شرق و شعر مولوی در توضیح دین و کلام خدا آسمان ریسمان می بافد و با آن برای خود یک شغل نان و آبدار (حال در ایران و یا کشور آمریکا) فراهم می کند. آخر چگونه است که ایشان لفظ قرآن را با لفظ شعر مولانا توضیح می دهند؟ اگر معیار زبان شعر است، چرا از لفظ شاعر عرب زمان پیامبر استفاده نمی کنند که بالطبع به سخن پیامبر نزدیک تر بود؟ مولانا در بسیاری از اشعار خود درباره توضیح برخی از احوالات پیامبر و آیات قرآنی و حوادث تاریخی و دینی خطا کرده بنابراین نمی توان سخن او را معادل سخن قرآن گرفت .

می گویند: "می دانید چه چیز ریشه ایمان را می سوزاند: خرافه گستری به نام دین و بی عدالتی به نام خدا و سکوت در مقابل ستم." درحالی که خرافه گستری تنها نیست که ریشه دینت را می سوزاند. آنچه ریشه دینت را می سوزاند همانا ریاکاری مذهبی است که حافظ هم می گوید: "آتش زهد ریاء خرمن دین خواهد سوخت" یعنی همان آیات نخستین (هشتم به بعد) سوره بقره (و من الناس من یقول انا بالله و بالیوم آخر و ما هم بمؤمنین). آنهایی که می گویند به خدا و روز آخرت ایمان دارند اما ایمان ندارند و چون به خلوت می روند کاردیگر می کنند. یعنی همین ملاحا و صوفی ها که با عبا و عمامه (خرقه) بر سر هر کوی و برزن داد می زنند که ایمان دارند اما ندارند . پیروی کردن از آنها است که دین را می سوزاند. سررشته اصلی همه ظلم ها و بی عدالتی ها اینجاست. آن روزی که یک انسان مذهبی عبا و عمامه سرش بگذارد و نام "آیت الله" بر خود نهد و با رفتن به مدرسه دینی و جر و بحث با چندتا آخوند مدعی باشد که در امور خدا شناسی کاره ایست و نایب امام زمان است و از راه دین نان بخورد (بقول قرآن -نه مولانا- سیر و عدس و پیاز سفره اش را تامین کند)، همان روز هیزم آتش دین سوزی گسترده شده، بخصوص اگر کسانی دنبال راه او را بگیرند و بخوانند کار او را توجیه کنند و از قبلش به مقامات درجه دو و سه برسند. آقای سروش! خود همین آقای "حضرت آیت الله" سبحانی یکی از عوامل اصلی دین سوزی است. خود حضرت عالی نیز یک زمانی آتش بیار این معرکه بودید! و من هنوز معتقد نشده ام که جنابعالی بالکل از آن جریانات بریده باشید. درست است که شما از ایشان انتقاد دارید اما کماکان نیم نگاهی به همه آن آقایان دارید. "مهر از سر نامه برگرفتم / گویی که سر گلابدان است!"

اما در معنای آیه: "فاتو بسوره من مثله" نیز اگر شما براستی معنای آن می فهمیدید می دیدید که موضوع آن آیه اتفاقا مربوط به خود جنابعالی و آن کسانی است که در نحوه تنزیل قرآن شک کرده اند. آیات قبل از این آیه همه دلالت دارد بر اینکه خدا است که از آسمان باران نازل می کند (مثل وحی) و از زمین باران خورده رزق و ثمرات بیرون می آورد. اگر انسانها باور داشته باشند که خدا منشاء اصلی این امور است ، آنگاه مخلوقات و موجودات (تا حتا پیامبر) را "انداد" قرار نمی دهند . اگر در نحوه انزال وحی به بنده مان شک دارید (کما آنکه آقای سروش شک دارد) پس آیه و سوره ای بیابورید (از آیات آسمانی و یا قرآن) که بتواند استدلال شک شما را حجت باشد. و بخوانید گواہانتان را اگر از راستگویانید .

درواقع اگر خوب بنگریم می بینیم موضوع این آیه (۲۳ سوره بقره) هیچ ربطی به آن پرت و پلاهایی که آخوندها و قشری مذهبیان در شرح معنای این آیه گفته اند ندارد بلکه موضوع آن صریحا به موضوع نحوه نزول وحی و اشراقات الهامی اشاره دارد که اغلب قشریون مذهبی به آن شک دارند. کماآنکه جنابعالی هم به آن شک دارید. ۵

مفسرین قشری مذهب ضمن اینکه از معنای حرف «ب» در «پسوره» و «من» در «من مثله» صرفنظر می کنند، این آیه را اولاً بطور بریده و جدا از آیه قبل معنی می کنند، دوماً آن را در جایی بکار می برند که بخواهند بگویند انسانها از آوردن سوره ای مثل سوره قرآن عاجزند. به سخن سخیف آنها خدا در این آیه می گوید که هیچکس نمی تواند آیه و سوره ای بیاورد که مثل سوره های قرآن باشد. بقول انگلیسی زبان ها «So What» در حالیکه اگر خوب دقت کنیم، می بینیم که متن آیه این را نمی گوید بلکه به این مسئله تاکید دارد که بگوید: خدا نزول اشراقات آسمانی را برای همه بندگان خود (بشرطی آنکه غیر خدا را بندگی نکنند یعنی اطاعت نکنند) فراهم ساخته است. از اینرو اگر کسانی به این مسئله شک دارند و بغیر این مطلب باور دارند، خوب اگر راست می گویند بروند سوره و آیه ای بیاورند که حرف شان را تصدیق کند. خطاب این آیه به مذهبیبون است نه آنها که به قرآن ایمان ندارند. به عبارت ساده تر اگر کسی است (مثل آقای سروش) بوحی، به آنگونه که محمد آن را توضیح می دهد که او در مورد نازل شدن و گرفتنش بیکاره است، باور ندارد، پس برود از قرآن (یا دیگر کتب مذهبی) بسوره ای شاهد مثال بیاورد که بتواند حرف خودش را ثابت کند. «پسوره ای از مثل آن سخنی که در شما شک بوجود آورده، نمونه ای- بیاورید و گواهانتان را از دون خدا بخوائید، اگر راست می گوئید». کماآنکه شما نیز رفته اید از شعر مولانا و درک غلط خودتان از آیات سوره نحل، شاهد مثال آورده اید.

شما اما، برای آنکه بخواهید فهم کج خودتان را توجیه کنید می گوئید: "...یا آیه را باید نوع دیگری از تفننات کلامی و بازی های زبانی دانست که در واقع خطاب به پیامبر نیست. ولی جامه خطاب مستقیم پوشیده است!!!"

اما چرا از سوره تبت یداً شگفت زده نشویم تا مگر دریابیم خدا چرا از میان همه آدمیان، "ابی لهب" را لعنت می کند. ابی لهبی که عموی پیامبر بود و نام اصلی اش عبدالعزی بود اما کنیه اش "ابی لهب" که معنای فارسی اش می شود پدر آتش و کسی که وجودش با آتش عجین است. که منظور شیطان باشد، یعنی آن پدرسوخته متکبر بالا نشین، چراکه او نمونه و نمادی است از کسانی که با افترا بستن به نور حقیقت (که پیامبر باشد) آن را در واقع خاموش می سازند.

مثالش در زمان ما همین آقای خامنه ای خودمان است که (مثل ابی لهب) هزاران دروغ و افترا به خدا و کلام الله نسبت می دهد تا مگر خودش را بر آن بالا بالاها مستقر سازد. پدرسوخته هایی که به تنهایی کارشان پیش نمی رود، بلکه با یاران شایعه ساز و دروغپرداز شان مقاصد قدرت طلبانه خویش را به زور و قلندری پیش می برند. از ولایت طلبی همین گونه اشخاص است که اسلام و محمد و قرآن بدنام می شوند و حقیقت هرچه مخفی تر می گردد که در نتیجه آن دامنه ظلم و فساد هرچه گسترده تر می گردد. وقتی در قرآن می خوانیم (بقره ۲۴) "بترسید از آتشی که هیزمش مردمند" و می بینیم برخی ها از اینکه جان انسانها را هیزم آتش معرکه خود می سازند ترسی به دل راه نمی دهند، آنگاه است که "تبت یداً ابی لهب و تب" معنی پیدا می کند. بویژه آن زنش که بارکش هیزم است (بخوانید احمدی نژاد و دارو دسته خرافه پرورش که مردم را به جای خدا به جمکران رهبری می کنند تا ضمن از خودبیگانگی آنها را در حماقت محض باقی نگه دارند). آتش را خامنه ای می سازد، هیزمش را احمدی نژاد تامین می کند. این است که می بینیم آنها با وجودی که به میلیاردها دلار پول رسیده اند اما از آنکه آن پولها ایشان را در این جهان نیکنام سازد سودی نمی برند و نهایت گردن شکسته با یک طناب بافته شده (شاید هم طناب دار) به سوی آتش جهنم کشیده می شوند. "ما اغنی عنه ما له و ما کسب، سیصلی نارا ذات لهب و امراته حمالة الحطب ، فی جیدها حبل من مسد". نمونه اش همین صدام بود که عاقبتش را همه به چشم دیدند.

در عین حال فراموش نکنیم که بریدن دست یعنی کوتاه شدن دست که معنی اش کوتاه شدن وسائل قدرت است. یعنی اینکه خداوند روزی را فرا آورد که دست آتش افروزان جامعه و همچنین یاران آنها (و زنان شان و آقازاده ها شان)، از زندگی مردم کوتاه گردد که نتوانند در ارتباط با آتش افروزی و ترویج فساد و ظلم و شایعه پراکنی و خرافه پرستی اعمال قدرت نمایند. همین و بس. حال شمایی که از این آیه شگفت زده نمی شوید و آن را به تداخل محمد در امر وحی نسبت می دهید و به حساب دشمنی های او با عموی خود و زنش می گذارید، چه معرفتی را از این آیه درمی یابید که معتقدید این سوره "در دلالت و عبارت و بلاغت، برتر از سخنان غیرقرآنی پیامبر نیست"؟

قرآن نمی گوید جبرئیل جدا از محمد است و یا جدا از ساختار روحی سایر انسانها. جبرئیل ملکه نفس ناطقه و فاعله است که خدا آن روز که آدم و حوا را به خاطر ظلم شان به زمین مطرود فرو فرستاد، او را با میکائیل و عزرائیل و اسرافیل و سایر ملکات (بهمراه شیطان)، همه شان را درهم آمیخت و کل اجمعین (قلنا اهبطوا منها جمیعا) آنها را در قالب انسانی به زمین مطرود (جایی که بعضی دشمن بعض دیگرند) فرو فرستاد تا مگر با رهنمود گرفتن از پیامبران (نه آخوندها و فیلسوفان و صوفیان) آن ظلم را دوباره تکرار نکنند که بتوانند بسلامت راه آمده را تا بهشت ملکوت بازگرد نمایند. ۶. بنابراین ساختار روحی انسان (از نظر قرآن) سرشته از فرشته و شیطان است و از اینروست که مردمان می توانند فرشته خو باشند یا شیطان صفت. آنکه وجودش به شیطان مایل می شود، خدا او را از بازگشت به بهشت مانع می شود. اما آنکه فرشته خو است، مرغ وجودش تا به سرحد کنگره عرش می تواند پرواز کند. این قضیه نه فقط در مورد پیامبران و اولیاءالله صادق است که قضیه من و شما هم به همین منوال است. بقول حافظ:

تراز کنگره عرش می زنند صغیر
ندانمت که درین دامگه چه افتادست

در آیه هفتم سوره آل عمران قرآن در ادامه طرح این موضوع که بخشی از آیات قرآن آیات متشابه اند که تاویلش را فقط خدا می داند (و راسخان در علم)، توضیح می دهد که "والراسخون فی العلم یقولون انا به، کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوالالباب"، (= آنها که در عمق علم فرو رفته اند، می گویند به آن ایمان داریم، همه آن از جانب پروردگاران است، و یادآور نمی شود آنها مگر صاحبان خرد). اگر در این آیه خوب دقت کنیم. آنگاه به این نتیجه می رسیم که آقای سروش که اعتقاد ندارند همه قرآن از جانب خدا نازل شده، مشمول این آیه نیستند. یعنی نه از زمره راسخان در علم اند و نه از زمره اولوالالباب، چراکه اگر (حداقل) صاحب خرد می بودند باید یادآور می شدند که قرآن به تمامی از جانب پروردگار بر محمد نازل شده و محمد در این میان هیچ دخل و تصرفی نمی توانسته داشته باشد.

خلاصه کلام اینکه اگر به آنگونه که دکتر سروش می فهمد بخواهیم قرآن را بخوانیم، فهم "پدیده قرآن" نه تنها به سهولت انجام نمی شود بلکه شباهت و گرفتاری هایش بیشتر می شود. یکی از آن گرفتاری بزرگ پدید آمدن مسئله "انسان خدایی" و شرک است که پیشتر در مسیحیت رخ داده و با تغییر دادن کلام عیسی و نشان دادن او در جای خدا، اربابان کلیسا (پاپ ها) برای قرن های متمادی موفق شده اند حکومت مطلقه داشته باشند. حکومتی که بر اساس تز انسان خدایی و ولایت مطلقه "پادشاه ملکوت" به نام خدا و "پسر یگانه او" به آنها مشروعیت می داد تا در روی زمین مستبدانه و جابرانه فرمانروایی کنند. آنها برای قرن های متمادی مالک الرقاب همه جان ها و نفس هایی بودند که در اروپا و حتا سرزمین های دوردست تر می زیستند و ایشان هرطور که می خواستند می توانستند بر مردم تحت سیطره خود ظلم و جور روا دارند. اگر سخن آقای سروش را در ارتباط توجیه غلط شان از مسئله وحی بپذیریم، (اینکه می گویند خدا به پیامبر وحی کرده مثل آنکه به زنبور عسل وحی کرده اما زنبور خود عسل را پرورانده) نتیجه اش این می شود که پیامبر در همه احوالات خود- اعم از آنکه در حوزه رسالت باشد و یا در حوزه سیاست و زمین- معصوم بوده است. چنانکه دکتر سروش نیز مثل صوفیان فنا فی الهی معتقد است که «نفس او (پیامبر) با خدا یکی شده است». در نتیجه خدا پیامبر را گرچه صورت انسانی و بشری دارد اما او را استثنایی به فطرت خویش آفریده که دومی ندارد. در حالی که این چنین نیست و خلقت انسان مثل زنبور نیست که برخی شان زنبور گاوی باشند و برخی شان زنبور انگبین. چنانکه هم در آیه ۳۰ سوره روم اشاره شده: "فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله" یعنی در خلقت و فطرت انسان دوگانگی و تبدیل نیست. و هم در آیه ۱۱۰ سوره کهف آمده که "انا بشر مثکم" که معنی اش این است که پیامبر بشری است مثل سایر افراد بشر.

اما در عین حال وقتی در آیه ۵۰ سوره سبأ می خوانیم که: "قل ان ضللت فانما اضل علی نفسي و ان اهتدیت فبما یوحی الی ربی" (= بگو اگر گمراه باشم، پس به نفس خویش گمراه بوده ام و اگر هدایت یافته ام پس آن به وحی است که از سوی پروردگارم شده است)، معلوم می شود که بشر (و از جمله پیامبر) در حوزه زمین و جایی که وحی نمی گیرد جایز الخطاء است. خود حضرت شان نیز فرموده اند: "همه افراد بشر خطا می کنند." "کل بنی آدم خطاء و خیر الخطائین توابون". یعنی هر بشری (از جمله پیامبران) خطا می کند. بهترین خطاکاران آنهایی اند که توبه می کنند. یعنی آنهایی که از مسئله خطا تجربه حاصل می کنند و دست از آن برمی دارند. اگر گفته قرآن را در آیه ۱۱۰ سوره کهف قبول داشته باشیم آنگاه باید اذعان کنیم که پیامبر بعلت بشر بودن می تواند در حوزه زمین و جایی که وحی نگرفته اشتباه کند. چنانکه در ارتباط با جنگ احد پیامبر اشتباه کرد و شکست خورد. اما آخوندها و صوفی ها برای آنکه بتوانند از محمل پیامبر "معصوم و اهل بیت معصوم او" و اولیاء الله "معصوم" برای آقایی و سروری خود وسیله فراهم کنند، خلقت آنها را مستثنی می سازند تا از شبهه ای که بدینگونه حاصل می شود خلق خدا را از خود بیگانه سازند تا مگر خود به ولایت برسند. این است که فکر "معصومیت" اختراع آخوندها و صوفی ها و فلاسفه وحدت وجودی است، (از جمله آقای مولوی و سروش) که اگر آن را بپذیریم جز خذلان ابدی و افتادن به چرخه ظلم و همان وضعی که فرزندان شیخ حیدر با همکاری فیلسوفان و آخوندهای جبل عاملی بر سر این سرزمین آوردند، نتیجه دیگری ندارد. ۷

از این جهت تز آقای سروش شبیه تز معصومیت شیخ مفید و تز "پسر یگانه بودن" انجیل یوحنا در مسیحیت است که از آن شرک حاصل می شود. و شرک یعنی دیکتاتوری بنام خدا که با آن بدبختی و فساد و ظلم بی حد و حساب همراه است. همراه شدن تز "ولایت فقیه" در شیعه و تز "ولایت صوفی" در تصوف که در عهد صفوی مبانی فلسفی اش طراحی شده جز با طرح موضوع "معصومیت" و موضوع من در آوردی "غیبت امام دوازدهم" نمی توانسته صورت ببندد تا شاه و آخوند ولایت طلب در کنار هم و یا بگونه مستقل به حکومت مطلقه دسترسی پیدا کنند. از این تز است که فقها و شریعتمداران مشروعیت پیدا می کنند تا با تاویل غلط از آیه "اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم" هرچه می خواهند بنام خدا بکنند و به کسی هم پاسخگو نباشند. اینگونه است که آنها بی مسئولیت می شوند و بنام خدا و قرآن ظلم می کنند و نفس همه را می برند و کار جامعه را به دست لمپن ها و سفالگان مجذوب می سپارند و بدینگونه انسانها را به ضلالت می اندازند و جامعه را به انفعال و از خود بیگانگی و فساد می کشانند.

لب سخن قرآن این است که انسانها با بزرگتر دانستن خدا (الله اکبر) و اختصاص دادن ستایش به او (الحمد لله) و بندگی کردن فقط خدا (اعبدوا ربکم) و بندگی نکردن غیر خدا (شیطان و هوای نفس).... و اینکه بدانند همه امور به

خدا بازگشت می کند، دنبال شخص و اشخاص راه نیفتند و آنها را جای خدا نگذارند. یا اصنام و مردگان را مقدس ندانند و آنها را انداد بگیرند که در آنصورت از خودبیگانه می شوند. خدایی که همه کائنات و مخلوقاتش (از پری گرفته تا جن و انس و محمد و عیسی و موسی و ...) ریزه خوار نعمت او یند. اگر مردمان قرآن را بر این نمط بخوانند آنگاه از گورپرستی و تقدس پروری دست کشیده به سوی محبوب زنده یکتای خود راغب می شوند. **در حالیکه اگر به سخن آقای سروش و نوعی که او به قرآن نظر دارد گوش دهیم جز این نیست که خدا فراموش می شود و بجای او محمدی را می نشانیم که هر وقت می خواسته جبرائیل را حاضر می کرده و یا هرطور میل داشته کلام خود را در جای کلام خدا می نشانده.** از این سخن چیزی به دست نمی آید جز آنکه پایه های ولایت مطلقه پیامبر (برخلاف گفته خود او) استوارتر می شود که درست نیست. اگر مردم مدینه بیعت و پیمان شان را با محمد فسخ می کردند، دیگر او (با وجودی که چیزی از مقام رسالتش کم نمی شد و کماکان رسول خدا بود) نمی توانست حکومت کند. این پیامی است که باید مردم ایران بدانند تا باور داشته باشند که همه چیز بر عهده ایشان است و آنها هستند اگر روزی اراده کنند آنگاه می توانند آخوند زورگوی ولایت طلب را با "تپیا" از صحنه زندگی خود بیرون رانند. "ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یرغیروا ما بانفسهم" (۱۱ رعد). اگر قوانین و احکام اسلامی درست فهمیده شوند آنگاه می بینیم که اسلام با هیچ یک از آزادی های مشروع انسانی و مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر منافات ندارد. وقتی پیامبر اسلام بشری است مثل سایر افراد بشر آنگاه او در این جهان هیچ حقی بیشتر از دیگر افراد بشر ندارد.

با این سخن همه انسانها از جمله پیامبران و اولیاء الله و مسلمانان و مسیحیان و زرتشتیان و یهودیان و صابیین و بهاییان و بوداییان و ... وحتا بی دینان در این جهان مساوی و برابر می شوند. از اینجا می توان نتیجه گرفت که ولایت پیامبر مستقیماً ارتباطی با مسائل این جهانی پیدا نمی کند و با این حساب مردم می توانند امور زندگی مادی خود را به دست خود گیرند و با مشارکت و مشاورت و رایزنی همدیگر "وشاورهم فی الامر" و بیعت (که فرم امروزی اش رای دادن است) امر جامعه را سامان بدهند. **درواقع اگر خوب بنگرید با سخن من (نه سخن آقای سروش) ، امور مربوط به دین از امور مربوط به دنیا جدا شده و دست آخوندها و صوفی ها و مفتی ها و روشنفکران و فیلسوفان سیاسی کار (اما مذهبی) از امر دین و دنیای مردم بریده می شود و دیگر نمی توانند از این بابت روزی بخورند.**

اگر دکتر سروش (به همانگونه که از زبان حافظ در پایان نوشته اش آورده)، برآستی آرزو دارد که از این مخصمه ای که امروز در آن گیر افتاده ایم رهایی پیدا کنیم و او همه این بحثها را به این جهت به میان آورده "که گره از کار فروبسته ما بکشایند!!" آنگاه می

باید بدانند تا آنگاه که ما نتوانیم دست آخوند قدرت طلب را از حوزه امور دینی و دنیوی مردم کوتاه سازیم آن آرزو جز در خیال باطل ایشان جایی ندارد. اینرا کسی می تواند آرزو کند که به روشنی بگوید:

نقدها را بود آیا که عیاری گیرند / تا همه صومعه داران پی کاری گیرند
و اما اگر از من بپرسند می گویم، مشکل اساسی دکتر سروش در باب فهم کلام وحی از آنجا ناشی می شود که ایشان نیز (مثل بسیاری از مسلمین) از اسلام همان توقع را دارند که قوم بنی اسرائیل در بیابان از حضرت موسی توقع داشت .

"ام تریدون ان تسئلوا رسولکم كما سنل موسی من قبل و من یتبدل الکفر بالایمان فقد ضل سواء السبیل" (آیا از رسولتان همانی را می خواهید که پیشتر قوم موسی از او می خواستند درحالی که هرکس کفر را به ایمان بدل کند از میانه راه گمراه می شود). ۱۰۸ سوره بقره

به عبارت روشنتر ایشان (مثل امام محمد غزالی و یا امام خمینی و ...) می خواهند هم خدا را داشته باشند، هم مقام تاویل و تفسیر و تدریس در دانشگاه و مطرح بودن بعنوان یک فیلسوف اسلامی و نهایت اینکه می خواهند مثل قوم موسی پیاز و سیر و عدسشان را از سفره دین تامین کنند. درحالیکه داشتن هر دوی اینها، بخصوص تبدیلیشان بهم، از نظر اسلامی که محمد بن عبدالله پیامش را از جانب خدا داده و تبیین فرموده درست نیست و نهایت آدمی را از راه خدا و میانه آن خارج می سازد .

حسین میرمبینی

۲۵ می ۲۰۰۸

شمال کالیفرنیا

info@peikekhabari.com

زیر نویس

۱ - این مطلب را ایشان اخیراً در دیدار با اعضای شورای مرکزی انجمن اسلامی معلمان ایران بازگو کرده اند. برای مطالعه آن گزارش به آدرس زیر مراجعه کنید

: [HTTP://NEWS.GOOYA.COM/POLITICS/ARCHIVES/2008/05/071025.PHP](http://NEWS.GOOYA.COM/POLITICS/ARCHIVES/2008/05/071025.PHP)

۲- نگارنده از آنجایی که مطالب آقای دکتر سروش را با اصول اعتقادی خود در تضاد می دید، عزم نقد مطالب ایشان را از پیش در خاطر ضمیر خود طراحی کرده بود. به همین خاطر وقتی نقد آقای مصطفی حسینی طباطبائی ملاحظه کردم، از طرح نقد خود منصرف شدم چرا که آن را از همه جهات کامل و استوار یافتیم. اما بعد از دیدن نامه دوم آقای سروش به "آیت الله" سبحانی بر آن شدم تا وجه دیگری از ایرادات فکر ایشان را مطرح سازم که دیدنش شاید برای برخی ها مهم باشد. در هرحال مطالعه نقد همه نقادان بخصوص آقای حسینی طباطبائی را به همه طالبان و دوستان حقیقت توصیه می کنم. برای دسترسی به مطلب آقای حسینی طباطبائی به آدرس <http://news.gooya.com/society/archives/2008/04/069843print.php>: مراجعه کنید.

۳- اینکه مولانا می گوید: "آنچه حق آموخت مر زنبور را / آن نباشد شیر را و گور را"، از نظر قرآنی کاملا غلط است. زیرا در همان سوره نحل (آیه ۴۰) خدا می فرماید: "انما قولنا لشيء اذا اردناه ان نقول له كن فيكون (همانا سخن ما برای چیزی که اراده اش را کرده ایم این است که می گوییم موجود شو پس آن چیز موجود می شود. بعبارت دیگر حق تعالی به زنبور گفته که برو در کوها و دشت ها و داربستها ... خانه بسازد و ... عسل بسازد ... و او نیز همانگونه شده که خدا خواسته باشد. همینگونه درباره شیر و گورخر، خدا اینگونه وحی کرده که (فرضا) بروید در دشت ها و کنار دریاچه ها بخورید و خورده شوید تا عبرتی برای انسانها باشید و آنها نیز رفته اند و همانگونه شده اند. برای یک انسان مذهبی حق این است که از همه این نشانه ها پی به ذات باری تعالی و حقیقت امور ببرد. نه آنکه نکته معرفت آموز بحث را با مطالب بی فایده به جاهای بی فایده تر منحرف کند. فلسفه بافی های دکتر سروش مرا به یاد آیه ۲۶ سوره بقره می اندازد که:

"همانا خدای شرم نمی دارد از اینکه مثال آورد به پشه ای و آنچه فراتر از آن باشد.

اما آنها که ایمان آورده اند می دانند که: آن از جانب پروردگارشان حق است.

ولی آنها که کافری کردند می گویند:

"اراده ی خدا به این مثال چیست؟"

آیا به آن بسیاری را گمراه می کند؟

و یا به آن بسیاری را هدایت می کند؟"

و به آن گمراه نمی کند مگر «فاسقان» را."

چگونه است که شما با خواندن این آیه در نمی یابید که پشه خونخوار در عالم حقیقت مثالی دارد که باید آن را دانست تا خونخواری و زندگی انگلی را برای خود انتخاب نکنیم. مگر نه این است که پشه در شب های تاریک از عصاره جان دیگران بهره می برد؟ چرا فکر نمی کنید که منظور آیه از این مثل به تفکر واداشتن مردم است تا با آن خونخواران و اعضای انگلی جامعه خود را بهتر بشناسند؟ آنهایی که مثل پشه از غفلت بی دانشی مردم استفاده برده و با دسترنج آنها زندگانی خود را براحتی تامین می کنند که منظور آخوندها و همه کسانی باشند که بر کرده عوام سوار می شوند و از قبل آنها روزی می خورند. و در ادامه آیه وقتی می فرماید: "ولی آنها که کافری کردند می گویند: اراده ی خدا به این مثال چیست؟ آیا به آن بسیاری را گمراه می کند؟ و یا به آن بسیاری را هدایت می کند؟" نشان می دهد که بالاخره برخی ها دوستدار حقیقت نیستند بلکه با فلسفه بافی و تفسیرات گمراه کننده می خواهند تا خلق خدا را از معنای واقعی آیه دور سازند.

به عبارت دیگر، پشه، یا زنبور، مورچه، عنکبوت، گاو ماده و ... ابر، باد، زمین و آسمان و کشتی که در دریا روان است و ... نوح و ابراهیم و فرعون و ابی لهب و ... همه مثالی اند برای آنکه من و شما در آنها تدبر کنیم تا نکته حقیقت را از شان دریابیم.

*آن چه حق آموخت کرم پیله را

هیچ پیلی داند آن گون حيله را؟

اینهم مانند این است که بگوییم خیار سبز است یا اتوبوس از مینی بوس بزرگتر است. معلوم است که فیل با کرم ابریشم فرق دارد. اگر "نه فقط زنبور و کرم ابریشم که همه باغها و درختان، وحی می پذیرند و مالمال از خنده و میوه می شوند" پس باقی کائنات و موجودات نیز (از جمله فیل و شیر و گورخر) از وحی "کن فیکون" خدا همانی اند که هستند. آقای سروش با کلمات بندبازی می کنند و هر جا دلشان خواست و در تایید نظرشان بود از آیات قرآن و گفته های مولانا به نحوی که بتوانند حرف (ناصواب) خودشان را ثابت کنند استفاده می برند. و این درست نیست. به اعتقاد من گفته حافظ از گفته مولانا در این شعر بمراتب به گفته قرآن نزدیک تر است که:

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند

آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم.

خوب اشکالی ندارد ایشان طبع وجودشان ترکیبی است از مولانا و امام محمد غزالی و امام فخر رازی و امام خمینی و شریعتی و ... و تقصیری هم ندارند چراکه خدا به او گفته چنین باش و او نیز چنین است. اما من طبعم بیشتر میل به حافظ دارد و از خمینی و شریعتی و همه "آیت الله" ها و صوفی ها و سایر دکانداران مذهبی هم متنفرم. اگر ماها یاد بگیریم که بواسطه طبعمان و اینکه که را دوست می داریم و که را دوست نمی داریم، به حریم زندگانی همدیگر تجاوز

نکنیم آنگاه هیچ مشکلی نیست. مشکل اما اینجا است که کسانی بخواهند با همراه شدن با ولایت طلبان، انسانها را بخاطر عقایدشان بکشند و از خانه و موطن شان فراری شان بدهند و یا از کار و زندگانی ساقط شان کنند. یعنی درست همان کاری که آقای سروش کردند و با همراه شدن با قدرت طلبان و ولایت طلبان مذهبی این وضع را برای همه ما پدید آوردند.

۴- خداوند در قرآن می فرماید (انبیاء ۷۳): "و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات" که معنی اش این است که خدا به کسانی که آنها را امام قرار داده، فعل خیر وحی می کند. یعنی اینگونه نیست که خدا فقط با وحی سخن بگوید بلکه اگر کسی و چیزی را "امام" قرار دهد یعنی الگو قرار بدهد، او را منشاء خیر و معرفت و صلح و سلامتی می سازد. با این حساب آیا خمینی امام بود و یا خامنه ای امام است؟ فاعتبروا یا اولی الابصار!

۵- در آیه ۱۱۰ سوره کهف که اشاره می کند "بگو ای محمد که تو نیز بشری هستی مثل سایر افراد بشر، (بگو) که به سوی تو وحی می شود (یعنی مردم هم که چون بشرند و مثل تو می باشند می توانند وحی بگیرند) چرا که خدای شما یک خدا است. یعنی اینکه خدا در خلقت بشر دوگونه عمل نکرده چنانکه در آیه ۳۰ روم و یا ۱۳ سوره حجرات به روشنی معلوم می سازد که همه انسانها از یک فطرت و جنس می باشند. بنابراین وقتی در آیه ۵۱ سوره شوری نیز که گفته می شود خدا با بشر از طریق وحی و ماوراء حجاب سخن می گوید باید به سخن و ترجمه مترجمین قشری مذهب بی اعتنا باشیم که می گویند خصلت و خلقت محمد بواسطه وحی با مردم عادی فرق دارد. در جایی که در همان آیه ۱۱۰ سوره کهف خدا اشاره می کند که اگر انسانها عمل صالح داشته باشند و به رب یکتایشان شرک نوزند (یعنی نخواهند خداگونه عمل کنند) آنها نیز می توانند با خدا تلاقی حاصل کنند. (فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرك بعبادة ربه احداً). توضیح اینکه این آیه را آخوندها و قشریون مذهبی- برخلاف نص صریح قرآن- آنچنان ترجمه می کنند که با فرق گذاشتن محمد از بقیه مردم، خلقت او را از سایر انسانها متمایز سازند که بعد بخواهند به تز معصومیت که یک تز باطل و من درآوردی است جامه حقیقت ببوشانند تا از آن برای خود کسوت ولایت بسازند. مثل کاتولیک ها که عیسی را پسر خدا و یا خدا می کنند که بخواهند از محمل او برای خودشان وسیله سروری فراهم سازند.

۶- آیات ۳۴ تا ۳۸ سوره بقره.

۷- آیه (سبا/ ۵۰) می فرماید: "قل ان ضللت فانما اضل علی نفسی و ان اهتدیت فبما یوحی الی ربی" (= بگو اگر گمراه باشم، پس به نفس خویش گمراه بوده ام و اگر هدایت یافته ام پس آن به وحی است که از سوی پروردگام شده است). یعنی اینکه پیامبر در حوزه زمینی و جایی که وحی نمی گرفته می توانسته خطا کرده باشد. این نوع گمراهی از نوع ظلم و افترا بستن به خدا نیست. بلکه شخصی است و مربوط است به حوزه دنیوی. آنکه به همه چیز احاطه دارد خدا است و تنها او است که از خطا و خدشه مبرا است (سبحان الله). بنابراین پیامبر در حوزه امور زمینی جایز الخطا است و این منافاتی با اعتقادات اسلامی ندارد.

از آیه ۴۳ سوره توبه نیز می فهمیم که پیامبر در برخی از موارد (زمینی) خطا کرده است چراکه خداوند خطاب به او می فرماید: "عفا الله عنک لم اذنت لهم" (= چرا به آنها اجازه دادی؟ خدا ترا عفو کند!) یا وقتی در قرآن از قول حضرت ابراهیم (سوره شعراء آیه ۸۲) می خوانیم: "والذی اطمع ان یغفر لی خطیبتی یوم الدین" (= و آنکه توقع دارم که خطاهایم را در روز داورى بپامرز) مشخص است که پیامبران نیز (در حوزه امور زمینی و در جایی که خداوند بر جانشان تسلط نداشته) خطا کرده اند. باز از قول نوح نبی در قرآن (هود/ ۷) چنین می خوانیم: "قال رب اینی اعود بک ان اسئلک ما لیس لی به علم و الا تغفر لی وترحمنی اکن من الخاسرین" (=گفت: پروردگارا همانا که به تو پناه می برم از اینکه از تو بپرسم آنچه که مرا بدان آگاهی نیست و اگر نیامرزی و رحمت نکنی مرا از زیانکاران خواهم بود). علی بن ابی طالب نیز می فرماید: "من آن نیستم که هرگز خطایی و لغزشی درکار و اندیشه ام پیش نیاید و از کردار خویش نیز ایمن نیستم مگر اینکه خدایی که تسلطش بر من بیش از من است مرا کفایت و حفظ نماید" (نهج البلاغه داریوش شاهین خطبه ۲۰۷).

معنی این سخن این است که علی بن ابی طالب نیز در همه احوال مطلقاً معصوم نبوده و فقط در جایی که خدا بر جانش تسلط داشته (یعنی بوحی الهی) می توانسته خطا نکرده باشد. تمامی جزئیات این مسئله را من در مکاتباتم با آقای منتظری روشن کرده ام. برای مطالعه آنها به سایت peikekhabari.com مراجعه کنید.